

**Predigt zum 2. Sonntag der Passionszeit, Reminiszenz, 25.2.2024,
Erlöserkirche Düsseldorf (SELK)
Pfr. Gerhard Triebe**

4. Mose 21,4-9

سپس قوم اسرائیل از کوه هور رهسپار شدند تا از راهی که به دریای سرخ ختم میشد سرزمین ادوم را 4 دور بزنند. اما قوم اسرائیل در این سفر طولانی به ستوه آمدند 5 و به خدا و موسی اعتراض کرده گفتند: چرا ما را از مصر بیرون آوردید تا در این بیابان بمیریم؟ در اینجا نه چیزی برای خوردن هست و نه چیزی برای نوشیدن! ما از خوردن این مَن بیمزه خسته شده‌ایم! 6 پس خداوند مارهای سمی به میان ایشان فرستاد و مارها عده زیادی از ایشان را گزیده، هلاک کردند. 7 آنگاه قوم اسرائیل پیش موسی آمده، فریاد برآوردند: «ما گناه کرده‌ایم، چون بر ضد خداوند و بر ضد تو سخن گفته‌ایم. از خداوند درخواست کن تا این مارها را از ما دور کند.» موسی برای قوم دعا کرد. 8 خداوند به وی فرمود: «یک مار مفرغی شبیه یکی از این مارها بساز و آن را بر سر یک تیر بیاویز. هر که مار او را گزیده باشد اگر به آن نگاه کند زنده خواهد ماند!» 9 پس موسی یک مار مفرغی درست کرد و آن را بر سر تیری آویخت. به محض اینکه مار گزیده‌ای به آن نگاه میکرد شفا مییافت

من شما را تحسین می‌کنم، جامعه عزیز. آنها برای آزادی، دموکراسی و حقوق بشر به مدت تقریباً سه ماه در باد و هوا و دمای انجماد تظاهرات کرده بودند - و برای توافقنامه ارتباط با اتحادیه اروپا که آماده امضا بود. اما یانوکوویچ، رئیس جمهور اوکراین، ابتدا تظاهرکنندگان را مورد ضرب و شتم قرار داد و سپس به سمت آنها شلیک کرد. حدود 100 نفر کشته و نزدیک به 1000 زخمی شدند. سرانجام، رئیس جمهور در تاریکی به روسیه گریخت، روسیه که در تمام مدت از او حمایت کرده بود. به نظر می‌رسید معترضان پیروز شده بودند. اما تنها چند روز بعد، کرملین شروع به اشغال شبه جزیره اوکراین در کریمه کرد. کمتر از دو ماه بعد او جنگ خود را در شرق اوکراین آغاز کرد. دیروز دو سال تمام شد که کل کشور مورد حمله قرار گرفت. بسیاری در اوکراین از همان ابتدا، در حال حاضر 10 سال است که در برابر آن مقاومت کرده‌اند. وقتی بیشتر و بیشتر می‌شنویم که خسته می‌شوند و امیدشان فرو می‌رود، به خوبی می‌توانم این را درک کنم.

در این کشور نیز به نظر می‌رسد خستگی در بسیاری از نقاط کشور شیوع یافته است. هیچ یک از ما مجبور نیستیم در سنگرها و پناهگاه‌ها یا در آپارتمانی که پنجره‌هایش شکسته است و نه گرمایش و نه برق و آب کار می‌کند، تحمل کنیم. اما سیل گزارش‌های بد به تنهایی عده‌ای را آنقدر خسته کرده که ترجیح می‌دهند اصلاً اخبار را روشن نکنند. بالاخره هر کدام از ما هنوز مشکلات خود را داریم. ما تا حدودی همه گیری را پشت سر داریم. ما نگران قطبی شدن فزاینده در کشور و کلیسای خود هستیم. تعداد کمی از آنها می‌ترسند ثروتی را که در طول سالیان متمادی برای به دست آوردن آن تلاش کرده‌اند، از دست بدهند. در اینجا نیز خستگی به وجود می‌آید و کاهش امید گاهی به پرخاشگری تبدیل می‌شود.

بسیاری از هموطنان ایرانی مسیحی ما نیز ناامید هستند. آنها همه چیز را پشت سر گذاشته‌اند و سپس مجبورند سال‌ها در اینجا در اقامتگاه‌های بدوی زندگی کنند و صلاحیت‌های حرفه‌ای آنها به رسمیت شناخته نمی‌شود. آنها با انرژی و قدرت زیادی سعی کرده‌اند زبان آلمانی را بیاموزند و ادغام شوند، اما اغلب فقط مشاغل با دستمزد ضعیف پیدا می‌کنند و با نام خود به سختی حتی یک قرار ملاقات برای دیدن یک آپارتمان جدید می‌گیرند. جای تعجب نیست که خشم به وجود می‌آید، بلکه خستگی، ناامیدی و دلسردی نیز به وجود می‌آید. هر یک از ما موقعیت‌هایی را می‌شناسیم که در آن تمام شجاعت، تمام شادی و تمام قدرت تمام می‌شود. به نظر می‌رسد مانند یک مارپیچ بیشتر و بیشتر به سمت پایین می‌رود. این وسوسه بزرگ می‌شود که فقط همه چیز را دور بریزید.

بنی اسرائیل در زمان موسی نیز در معرض این وسوسه قرار گرفتند. آنها 40 سال پیش مصر را ترک کردند و در صحرا راهپیمایی کردند. حالا بالاخره به هدف نزدیک شده بودند، نزدیک بود زمینی را که خدا به آنها وعده داده بود، بگیرند. اما ادمیان خواستند اجازه دهند از قلمرو خود عبور کنند. این به معنای انحراف 150 کیلومتری برای آنها بود. پس حالا برگردیم به صحرا - پیاده با پیرها و بچه ها، با تمام وسایلشان، برگردیم به این دوران محرومیت، جایی که هر روز فقط بلدرچین و مانا و مانا و بلدرچین است وقتی غر می زنند و شورش می کنند، می توانم آنها را به خوبی درک کنم. آنها خسته شده اند - نه تنها از این منوی یکنواخت، بلکه از کسائی که برای وضعیت خود سرزنش می کنند: موسی و خدا. آنها فراموش کرده بودند که خداوند آنها را از بردگی در مصر آزاد کرده است. آنها فراموش کرده بودند که او به طور معجزه آسایی آنها را در آن سوی دریا نجات داده است. آنها فراموش کرده بودند که او آنها را در تمام مسیر طولانی در بیابان هدایت کرده و از آنها مراقبت کرده است. آنها فراموش کرده بودند که خداوند این سرزمین شگفت انگیز را به آنها وعده داده است. آنها بالاخره فراموش کرده بودند که تقصیر خودشان بود که باید برای مدت طولانی در بیابان سرگردان بودند. و در این فراموشی از توکل بر خدا دست می کشند آنها در طول راهپیمایی طولانی در بیابان بارها و بارها ناله کرده بودند، شکایت کردند و شکایت کردند. و بارها و بارها خداوند به شکایات آنها پاسخ داد و مشکلات آنها را برگرداند. اما اکنون این دعوا به کیفیت جدیدی رسیده است. پس از هر کاری که او برای آنها انجام داده است، آنها تصور می کنند که نجات دهنده آنها فقط می خواهد آنها را به سمت نابودی بکشد.

آنگاه خداوند مارهای آتشین را در میان قوم فرستاد. آنها مردم را گاز گرفتند و بسیاری از اسرائیل مردند. سپس نزد موسی آمدند و گفتند: «ما گناه کرده ایم که به تو و خداوند سخن گفته ایم. از خداوند بخواهید که مارها را از ما دور کند.» بنی اسرائیل از طریق مارها و مرگ های اطرافشان به خود آمدند. از طریق داوری خود، خدا آنها را دوباره مرتب کرد. آنها متوجه شدند که طرز گفتارشان و قیام علیه او و موسی درست نیست. با شکایت و غرغر خود، پیوند با خدا را قطع کرده بودند. گناه در اینجا خود را به عنوان عصیان در برابر خدا، به عنوان از دست دادن اعتماد به خدا، به عنوان بی اعتقادی نشان می دهد. جهت دیگر درست نبود. این امر با دیدن مارها برای بنی اسرائیل روشن شد، پس اعتراف کردند که گناه است و از موسی خواستند که برای آنها شفاعت و شفاعت کند.

اکنون می توان تصور کرد که موسی پاسخ می دهد: «این اصلاً به ذهن من نمی رسد. اول تو مدام به گاری من می زنی و بعد من باید شاه بلوط ها را برایت از آتش بیرون بیاورم!» و حتی می توانی چنین عکس العملی را از طرف خدا تصور کنی. ولی خدا اینطوری نیست! موسی در جای دیگر می گوید - و در آنجا هم باید برای مردم طلب رحمت کند: «خداوند، خداوند، خدای مهربان و بخشنده و صبور و رحمت و وفای عظیم». او اینگونه است، پر از عشق. نمی تواند به توبه کننده و توبه کننده دست سرد بدهد. او فقط نمی تواند این کار را انجام دهد.

اما حالا خدا کمک نمی کند که طاعون به سادگی از بین برود. مارهای اینجا آنطور که آمدند ناپدید نمی شوند، می مانند. خطر به سادگی از بین نمی رود، بلکه به اسرائیلی ها کمک می شود. موسی برای این کار مجبور شد مار فلزی بسازد و آن را بر روی میله پرچم آویزان کند تا همه بتوانند آن را ببینند. هنوز هم ممکن است اتفاق بیفتد که کسی توسط مار گزیده شود. اما هر کس پس از آن به تصویر مار مرتفع نگاه کند، هلاک نخواهد شد، بلکه زنده خواهد ماند.

عجیب است که چگونه با خطر در اینجا مقابله شد. مشکلات به سادگی از بین نمی روند. برای اسرائیل همه چیز نمی تواند به سادگی مانند قبل از شورش و قبل از طاعون مارها پیش برود. این فقط به این معنی نیست: فراموشش کن، همه چیز را فراموش کن، بلکه چیز جدیدی وارد بازی می شود: نشانه ای از جانب خدا. تصویر مار نشانه ای است که خداوند تعیین کرده است. و از مردم خواسته می شود که به این تصویر نگاه کنند، به مار فلزی نگاه کنند تا به اصطلاح با خطری که دفع شده است روبرو شوند. هر کس به این

کلام خدا اعتماد کند و دیگر روی خطر مرگبار تمرکز نکند، بلکه در جایی که خدا بر آن غلبه کرده است زنده می ماند

جامعه عزیز، ما هم خیلی چیزها را فراموش کرده ایم که الان غر می زنیم و از وضعیت گله می کنیم و گاهی ترجیح می دهیم دیگر چیزی نشنیده و نبینیم. به ندرت هیچ نسلی قبل از ما چنین دوره طولانی صلح را در کشور خود تجربه کرده است. و ما به چه سطح زندگی و رفاهی دست یافته ایم - پس از فروپاشی کامل در پایان جنگ جهانی دوم! در آن زمان، بسیاری از مردم چیزی بیش از آن چیزی که بر تن داشتند، نداشتند. سال پیش، پس از اعتراضات مسالمت آمیز، دیوار فرو ریخت و کشور جدا شده ما بدون خونریزی 33 دوباره به هم پیوست. ما هنوز یکی از جذاب ترین کشورهای جهان هستیم. اما ما شاکي و ناله می کنیم! البته ما در حال حاضر مشکلات زیادی داریم و بسیاری از چیزها در اقتصاد، سیاست و همچنین در کلیسا خوب پیش نمی رود. اما هرکسی که دیدگاه خود را نسبت به گذشته با خدا ببندد، دیدگاه خود را نسبت به آینده با خدا نیز از دست می دهد. زیرا ایمان همچنین با یادآوری اعمال بزرگ خدا در گذشته و در نتیجه سپاسگزاری از خدا برای همه چیز در «مزمورها، سرودها و سرودها» ارتباط دارد، همانطور که پولس رسول در افسسیان می گوید. هر کس خدا را ستایش کند و به یاد آورد که خداوند حتی در مواقع ضروری آنجا بوده است، امیدوار است که خداوند در نیازهای فعلی و آینده نیز آنجا باشد

بنابراین ما همچنین می توانیم بحرانها و درگیری های کنونی را به عنوان «مار» خود درک کنیم. آنها زندگی و همزیستی ما را مسموم می کنند و این پتانسیل را دارند که ما را به عنوان یک فرد، به عنوان یک کشور قانون اساسی دموکراتیک، به عنوان یک اقتصاد و به عنوان یک کلیسا نابود کنند. اما این نباید ما را وسوسه کند که با خدا خداحافظی کنیم و چشمانمان را روی مشکلات ببندیم یا مانند خرگوش به مار به آنها خیره شویم. وقتی خدا قضاوت می کند، نمی خواهد اعدام کند، بلکه می خواهد قومش را مجدداً تنظیم کند تا دوباره او را ببینند، تا قدرت و عشق او را بشناسند و دوباره به او اعتماد کنند

نگاه کن، به دور نگاه نکن، حتی اگر سخت باشد - این همان چیزی است که این داستان ما را به انجام آن راهنمایی می کند. اما این فقط نگاه صادقانه به مشکلات نیست. مار فلزی که موسی قرار بود بسازد و مردم گزیده شده به آن نگاه کنند، این مار فقط نشانه خطر مرگبار نبود. مهمتر از همه، اشاره به قدرت و محبت خداوند بود. زیرا او این خطر را دفع کرده است. هر کس به این مار نگاه کند نجات خواهد یافت. او نگاهش را بالا می برد و دیگر به چیزی که بلافاصله او را تهدید می کند و می ترساند خیره نمی شود. در درون او نمی ماند، بلکه شکلی ملموس به خود می گیرد. روان درمانگران گاهی اوقات از بیماران خود می خواهند ایده های ترسناک خود را ترسیم کنند. بنابراین آنها به معنای واقعی کلمه از شر آنها خلاص می شوند، آنها را - به هر دو معنی کلمه - بر روی کاغذ بیرون می کنند و سپس می توانند بیش از پیش احساس کنند و زندگی کنند که اکنون از آنها خارج شده اند

در عین حال، این کار از فراموشی سریع جلوگیری می کند. این خیلی انسانی است: وقتی خطر از بین رفت، دوست داریم مثل قبل ادامه دهیم و به اتفاقی که افتاده فکر نکنیم. اما ما دائماً با خطرات، با بیماری یا بحران های روابط، با ناامیدی ها و تجربیات مرزی زندگی می کنیم. چگونه می توانیم خطرات و سختی ها را بدون از دست دادن شجاعت، بدون تسلیم شدن، بدون از دست دادن ایمان به خدا تحمل کنیم؟ نه به گونه ای که مشکلات را سرکوب کنیم و نه به طور کامل روی آنها متمرکز شویم. در عوض، ما آنها را قبلاً توسط خداوند مغلوب می بینیم

قرار است چگونه کار کند؟ در انجیل قبلاً شنیدیم که چگونه خود عیسی مار روی تیرک را به عنوان نوعی حیات بخش خود بر روی صلیب درک کرد: «همانطور که موسی مار را در بیابان بلند کرد، پسر انسان نیز باید بلند شود. همه کسانی که بر او ایمان دارند، حیات جاودانی دارند.» بدین ترتیب صلیب نشانه ای می شود که ما را به یاد صبر و بردباری خدا می اندازد، نزدیکی و کمک او را به ما یادآوری می کند، زمانی که او را به دلیل همه مشکلات فراموش کرده ایم و اعتماد به او را قطع کرده ایم. این به وضوح به ما

نشان می دهد که خدا نمی خواهد به ما جبران کند. در عوض، او از جان خود استفاده می کند تا زندگی ما را نجات دهد، آنچه را که ما را از او جدا می کند بی ضرر کند، و اعتماد و عشق ما را دوباره جلب کند.

ما می توانیم این علامت را نگه داریم، خودمان را هماهنگ کنیم و خود را ارتقا دهیم. آن وقت ما به این سرعت ناامید نخواهیم شد، نفس تنگ و هولناک نمی شویم، همه چیز را رها نمی کنیم و او را به خاطر آن سرزنش نمی کنیم. سپس یاد خواهیم گرفت که در بحران هایی که به آن دچار می شویم با او خداحافظی نکنیم، بلکه به او نگاه کنیم، امیدوار باشیم و به او اعتماد کنیم. هر چه ممکن است: با چشمانمان به مسیحی که برای ما مصلوب شد، هلاک نخواهیم شد. او قبلاً «مارهایی» را که ما را تهدید می کنند بی ضرر کرده است. با نگاهی به او، ما نیز از گزند آنها جان سالم به در خواهیم برد و شاهد ورود به سرزمینی خواهیم بود که خداوند به ما وعده داده است. آمین